

## همت شیرازی

علاءالدین متخلص به «همت»، فرزند میرزا احمد متخلص به «وقار» فرزند میرزا محمد شفیع متخلص به «وصال» از فضلاء، شعراء، خوشنویسان و اولین فرزند وقار یا عضو خانواده شعر و هنر در سال ۱۲۷۶ متولد شده در کودکی به آبله گرفتار و یک چشمش نابینا گردید.

این سخنور واحدالعین فضل و دانش و ادب را در خدمت پدرش آموخت، فن سخنوری و خط نسخ را از عمش مرحوم فرهنگ فراگرفت. دیوان اشعارش پنجهزار بیت است، ادعیه و قرآنهایی را نوشت. سازمان دادگستری فارس که بنیاد شید وی رئیس شعبه بدایت گردید. چند سال بعد چشم دیگرش نیز نابینا شد و کور شدن هر دو چشم موجبات افسردگی بی اندازه و بیماری شاعر را فراهم ساخت، سرانجام در سال ۱۳۳۶ بدرود زندگانی گفت و در آستانه سید میر احمد(ع)، کنار عموهایش فرهنگ و یزدانی بخاک سپرده شد.

همت دختر عمش دختر فرهنگ را به همسری گرفت و دارای سه پسر بنامهای احمد و اسماعیل و موسی گشت. وی در فنون شعر و شاعری استاد و غزلهایش در سبک عراقی همه نغز و شیواست، دو چامه زیر از اوست:

### چهره زیبا

اگر در آئینه بینی جمال زیبا را	ز عشق خویش ملامت نمی کنی ما را
کسیکه صورت ندید، نیست روا	که سرزنش کند از عشق او زلیخا را
حدیث حسن تو و عشق من ببرد از یاد	حکایت غم مجنون و حسن لیلی را
به رهگذر تو سر می گذارم از سر شوق	بدان امید که بر چشم من، نهی پا را
ز هجر ماه رخت هر شب از ستاره اشک	روان زدیده، بداهان کنم ثریا را
بیاد قبله رویت چو در نماز آییم	ز آب دیده، چو دریا کنم مصلی را
ز عشق روی تو ز نار بگسلد ترسا	ببیند ابرخخت، طره چلیپا را

چنین که از لب جانبخش، مرده زنده کنی  
به نیم جرعه را مست کردی ای ساقی  
زدست کوتاه «همت» بسی عجب دارم  
سبزد که لاف زنی، معجز مسیحا را  
مگر که چشم تو افزود نشاه صهبا را  
که رام کرد بخود آن بلند بالا را

### صبح وصال

گفتم مگر بخواب به بینم جمال تو  
آن دوزخ و بهشت که تعریف کرده اند  
آب حیات را به دهان تو منبع است  
نبود روا که سرو زند لاف اعتدال  
ای مرغ دل مگرد چو پروانه گرد دوست  
ای آه شعله برکش و افلاک را بسوز  
ای دل به غصه خوکن و دائم ملول باش  
داری طمع ز لعل لب دوست بوسه ای  
آه شب و فغان سحرگه مده زدست  
«همت» زدی زمصحف رویش تغالی  
مشکل به چشم خواب رود از خیال تو  
شام فراق باشد و صبح وصال تو  
ره برده همچو خضر بر آن چشمه خال تو  
اندر برابرقد با اعتدال تو  
سوزد زتاب شمع رخس پر و بال تو  
کیاندر دلم ز غصه نباشد جمال تو  
شادی دوست چونکه بود در ملال تو  
عمرم تمام شد، زخیال محال تو  
شاید ز مهر رحم نماید بحال تو  
بنگر که آمد آیه رحمت بقال تو<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

۱- علی اکبر مشیر سلیمی، سخنوران نابینا، علمی، ۱۳۴۴، ص ۴۰۵.